



گزیده ای از مباحث سیاسی در کلیله و دمنه*

تاریخ دریافت: 85/10/7 تاریخ تأیید: 85/11/15
طاهره عزیزی

مقدمه

کلیله و دمنه یکی از کتاب‌های ارزشمند ادب فارسی و نمونه‌ای برای اندرنامه نویسی در تاریخ ایران است. برخی از بخش‌های این کتاب را به دستور انوشیروان از هندوستان به ایران آوردند و با افزوده‌هایی به پهلوی ترجمه کردند. در سده دوم هجری، ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرد و رودکی در زمان سامانیان آن را به شعر فارسی در آورد. اصل آن از بین رفته و ابیات پراکنده‌ای از آن به جا مانده است. در سال 536 هجری، ابوالمعالی نصرالله منشی، دبیر بهرام شاه غزنوی کلیله ابن مقفع را با نثری فصیح و زیبا به صورت آزاد به فارسی برگرداند و مطالبی هم بر آن افزود. نثر کتاب از لحاظ استواری انشاء و ترکیب عبارات و داشتن اسلوب عالی و آراستگی و پیراستگی زبان و مفردات کم نظیر است. از آنجا که نویسنده در این کتاب به سجع،

موازنه و آوردن اشعار و امثال فارسی و عربی و آیات و احادیث پرداخته است. بسیاری از منتقدان کار او را سرآغاز نثر مصنوع فارسی و کتاب وی را نمونه عالی آن سبک به حساب آورده اند.

کلیده و دمنه به سفارش شخص خاصی نوشته نشده است. مطالب موجود نمایانگر سنت‌های آن دوره است. تصور کلی و جمعی سیاست و تدبیر ملک و اخلاق عملی اقوام را، دست کم در حوزه هند، ایران و عربستان نشان می‌دهد. همچنین می‌توان این کتاب را الگویی برای فرهنگ سیاسی ایران در نظر گرفت؛ بدین گونه که صرفاً ترجمه ساده‌ای از کتاب پنج‌تنترا تلقی نمی‌شود. استاد خانلری می‌گوید: کار برزویه پزشکی، ترجمه ساده یک کتاب از زبان هندی به زبان پهلوی نبوده، بلکه تألیفی از چند مأخذ بوده است که از آن جمله دو کتاب معروف را می‌شناسیم و اصل هندی بعضی دیگر از میان رفته است.

توجه زیاد به این کتاب به دلیل آن است که این کتاب سخن‌گوی چهارچوب فرهنگی ایرانیان است و از زبان بهایم، وحوش و مرغان نقل می‌شود که دو فایده دارد: 1. در سخن، مجال تصرف یابند و هر حرفی که می‌خواهند بزنند و راحت و کامل ادا کنند؛ 2. این پندها و حکمت‌ها را حکما برای استفاده مطالعه کنند و نادانان برای افسانه خوانند.

با مطالعه علمی و دقیق **کلیده و دمنه** به این مهم پی خواهیم برد که کتابی بسیار ارزشمند در امر سیاست و مملکت‌داری است. در مجموعه حاضر سعی شده که گزیده‌ای از مباحث سیاسی **کلیده و دمنه** گزینش و ارائه گردد.

حقوق مردم بر ملوک

در **کلیده و دمنه** به حقوق رعیت بر ملوک برای حفظ و ثبات ملک تأکید فراوانی شده است. در باب سوم نقل شده است که وقتی کبوترها اسیر

دام صیاد شدند و به دستور رئیس خود به سمت لانه موش حرکت کردند، موش ابتدا می‌خواست بندهای پای رئیس کبوترها را پاره کند، وی قبول نکرد و از دلایل حقوق کبوترها بر خود سخن گفت:

... ایشان را از آن روی بر من حقّی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بچستم، مرا نیز از عهده ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید...

در جای دیگر، حقوق رعیت را این گونه بیان می‌کند:

از حقوق رعیت بر ملک آن است که هر یک را بر مقدار مروت و یکدلی و نصیحت به درجه‌ای رساند و به هواⁱ در مراتب تقدیم و تأخیر نفرماید و کسانی را که در کارها غافل و از هنرها عاقلⁱⁱ باشند بر کافیانⁱⁱⁱ هنرمند و داهیان^{iv} خردمند، ترجیح و تفضیل روا ندارند که دو کار از عزایم^v پادشاهان غریب نماید. حلیت^{vi} سر بر پای بستن و پیرایه پای بر سر آویختن و یاقوت و مروارید را در سرب و ارزیز^{vii} نشانیدن^{viii} در آن تحقیر جواهر نباشد، لکن عقل فرماینده به نزدیک اهل خرد مطعون^{ix} گردد و انبوهی یاران که دوربین و کاردان نباشند عین مضرت است و نفاذ^x کار با اهل بصیرت و فهم تواند بود نه به انبوهی انصار

-
- i. هوا: میل و خواهش نفس
 - ii. عاطل: بی‌پیرایه
 - iii. کافیان: کارگزاران
 - iv. داهیان: زیرکان
 - v. عزایم: تصمیم‌ها، قصدها
 - vi. حلیت: زیور، زینت
 - vii. ارزیز: قلع
 - viii. نشانیدن: کار گذاشتن
 - ix. مطعون: سرزنش شده
 - x. نفاذ: جاری گشتن



و اعوان.

... نشاید که پادشاه خردمندان را به خمول اسلاف فرو گذارد و بی‌هنران را به وسایل موروث، بی‌هنر مکتسب، اصطناعⁱ فرماید، بلکه تربیت پادشاه بر قدر منفعت باید که در صلاح ملک از هر یک بیند... و موش مردمان را هم سرایه و هم خانه است، چون موذی می‌باشد او را از خانه بیرون می‌فرستند و باز اگر چه وحشی و غریب است چون بدو حاجت و از او منفعت است به اکرامی هر چه تمام‌تر او را به دست آرند و از دست ملوک برای او مرکب می‌سازند.

... پادشاه باید که خدمتکاران را از عاطفت و کرامت خویش چنان محروم ندارد که یکبارگی نومید گردند و به دشمنان او میل کنند و چندان نعمت و غنیتⁱⁱ ندهد که به زودی توان‌گر شوند و هوس فضولⁱⁱⁱ به خاطر ایشان راه جوید و اقتدا به آداب ایزدی کند و نص تنزیل عزیز را امام سازد... تا همیشه میان خوف و رجا روزگار می‌گذرانند نه دلیری نومییدی برایشان صحبت کنند... و نه طغیان استغنا بدیشان راه جوید.

حقوق ملوک بر مردم

... از حقوق پادشاهان بر خدمتکاران گزارد حق نعمت و تقریر ابواب مناصحت است و مشفق‌تر زبردستان اوست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و به مراقبت جوانب مشغول نگردد و بهتر کارها آن است که خاتمت مرضی و عاقبت محمود دارد و دل خواه‌تر ثناها آن است که بر زبان گزیدگان و اشراف رود و موافق‌تر دوستان اوست که از مخالفت پرهیزد و در همه معانی مواسا کند و پسندیده‌تر سیرتها آن است که به

i. اصطناع: نیکویی کردن، گزینش

ii. غنیت: بی‌نیازی

iii. فضول: فزونی جستن

تقوا و عفاف کشد و توان‌گرت‌ر خلیق اوست که بطراً نعمت بدو راه نیابد و ضجرت محنت بر وی مستولی نگردد که این هر دو خصلت از نتایج طبع زنان است.

... واجب است بر کافه خدم و حشم ملک که آن چه ایشان را فراز آید از نصیحت باز نمایند و مقدار دانش و فهم خویش معلوم رای پادشاه گردانند که ملک تا اتباع خویش را نیکو بشناسد و بر اندازه رای و رویّت و اخلاص و مناصحت هر یک واقف نباشد از خدمت ایشان انتفاعی نتواند گرفت و در اصطناع ایشان مثال نتواند داد... و هر که هست بر اندازه تربیت از و فایده توان گرفت و عمده در همه ابواب اصطناع ملوک است.

مشورت و مشاورین

أَوَّلُ الْحَزْمِ الْمَشُورَةُ وَ پوشیده نماند که مشاورت بر انداختنⁱⁱ رأی‌هاست، و رای راست به تکرار نظر و تحصینⁱⁱⁱ سر حاصل آید... امضای عزیزمت پیش از مشورت از اخلاق مقبلان خردمند دور افتد.

... و ایزد تعالی که پیغامبر را مشاورت فرمود نه برای آن بود تا رای او را که به امداد الهام ایزدی و فیض الهی مؤید بود و تواتر^{iv} وحی و اختلاف^v روح‌الامین علیه‌السلام بدان مقرون، مددی حاصل آید، لکن این حکم برای بیان منافع و تقریر فواید مشورت نازل گشت تا عالمیان بدین خصلت پسندیده متحلّی^{vi} گردند و لَهُ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ و واجب باشد بر خدمتکاران که چون مخدوم تدبیری اندیشد در آن چه به صواب پیوندد او را موافقت

i. بطر: سرخوشی و سرمستی و ناسپاسی

ii. برانداختن: سنجیدن

iii. تحصین: نگه‌داری

iv. تواتر: پی‌درپی بودن

v. اختلاف: آمدوشد

vi. متحلّی: آراسته

نمایند و اگر عزیمت او را به خطا میدلی بینند وجه فساد آن مقرر گردانند و سخن به رفق و مدارا رانند.

صفات و ویژگی‌های مشاورین

... چون مرد دانا و توانا باشد مباشرتⁱ کار بزرگ و حمل بار گران او را رنجور نگرداند و صاحب همت و روشن رأی را کسب کم نیاید و عاقل را تنهایی و غربت زیان ندارد...

در باب بوف و زاغ، بین بومان و زاغان دشمنی پیدا آمد، ملک زاغان به نصیحت مشاور عاقل خود گوش داد و پیروز شد، ولی ملک بومان برای راه چاره از مشاورین خود کمک خواست ولیکن به صحبت‌های مشاور عاقل‌تر خود اعتنایی نکرد و رأی و نظر دیگر را ترجیح، و شکست خورد، مشاور ملک زاغان صفات مشاور ملک بومان را که به نصایحش توجهی نشد چنین بر می‌شمرد.

... آن که هیچ نصیحت از مخدوم نپوشانیدی، اگر چه دانستی که موافق نخواهد بود و به سخط و کراهیت خواهد کشید و در آن آداب فرمان‌برداری نگاه داشتی و عنفی و تهتکی جایز نشمردی و سخن نرم و حدیث به رسم می‌گفتی و جانب تعظیم مخدوم را هر چه به سزاتر رعایت کردی و اگر در افعال وی خطایی دیدی، تنبیه در عبارتی باز راندی که در خشم بر وی گشاده نگشتی، زیرا که سراسر بر بیان امثال و تعریضات شیرین مشتمل بودی و معایب دیگران در اثنای حکایت مقرر می‌گردانیدی و خود سهوهای خویشتن در ضمن آن می‌شناختی و بهانه‌ای نیافتی که او را بدان مؤاخذت نمودی.

... و هر وزیر و مشیر که جانب مخدوم را از این نوع تعظیم ننماید و در اشارت، حق اعتماد نگذارد او را دشمن باید شناخت.

i. مباشرت: اقدام به کاری کردن

آسیب‌شناسی نظام سیاسی

... آفت ملک شش چیز است: حرمانⁱ و فتنه و هوا و خلاف روزگارⁱⁱ و تنگخویی و نادانی. حرمان آن است که نیکخواهان را از خود محروم گرداند و اهل رأی و تجربت را نومید فرو گذارد؛ فتنه آن که جنگ‌های ناپیوسانⁱⁱⁱ و کارهای نااندیشیده حادث گردد و شمشیرهای مخالف از نیام برآید و هوا، مولع^{iv} بودن به زنان و شکار و سماع^v و شراب و امثال آن، خلاف روزگار، وبا قحط و غرق و حرق و آنچه بدین ماند و تنگخویی، افراط خشم و کراهیت و غلو در عقوبت و سیاست. و نادانی، تقدیم نمودن ملاطفت در مواضع مخالفت و به کارداشتن مناقشت^{vi} به جای مجاملت^{vii}.

سرپیچی از امر ملوک

در **کلیله و دمنه**، مردم از آن جهت حقی بر ملوک دارند که از آنان اطاعت می‌کنند، در نتیجه اطاعت از فرمان اهمیت فراوان دارد و یکی از آفت‌هایی که می‌توان برای نظام سیاسی نام برد این است که مردم از فرمان حاکم اطاعت نکنند، البته قابل ذکر است که در این صورت روابط ملوک و رعیتی به هم نمی‌خورد.

ملوک و اتباع

... همه تدبیرها سخره تقدیر است و هر چند خردمند پرهیز بیش کند و در صیانت نفس مبالغت بیش نماید به دام بلا نزدیکتر باشد. پادشاه موفق آن است که کارهای او به ایثار^{viii} صواب نزدیک باشد و از طریق مضایقت دور. نه کسی را به حاجت تربیت کند و نه از

i. حرمان: بی‌نصیبی

ii. خلاف روزگار: ناسازگاری و مخالفت ایام

iii. ناپیوسان: پیش‌بینی نشده

iv. مولع: آزمند

v. سماع: سرود و موسیقی و دست افشانی

vi. مناقشت: ستیزه کردن

vii. مجاملت: خوش رفتاری کردن

viii. ایثار: ترجیح دادن، برگزیدن



بیم عقوبت روا دارد و پسندیده‌تر اخلاقِ ملوک
رغبت نمودن است در محاسنِ صواب و عزیز
گردانیدن خدمتکارانِ مرضی اثر.

مخدوم در چشم سه طایفه سبک نماید: بنده
فراخ سخن که ادبِ مفاوضتِ مخدومان نداند و
گاه و بی‌گاه در خاست و نشست و چاشت و شام
با ایشان برابر باشد و مخدوم هم مزاح دوست
و فحاش و از رفعت و نخوتِ سیاست بی‌بهره، و
بنده خائنِ مستولی بر اموالِ مخدوم، چنان که
به مدت مال او از مالِ مخدوم در گذرد و خود
را رجحانی صورت کند، و بنده‌ای که در حرم
مخدوم بی‌استحقاق منزلتِ اعتماد یابد و به
مخالطتِ ایشان بر اسرار واقف گردد و بدان
مغرور شود.

فایت گشتن فرصت‌ها

... و هر که از آتش بستر سازد و از مار
بالین کند خواب او مهناⁱⁱ نباشد و از آسایش
آن لذتی نیابد. فایده سدادⁱⁱⁱ رای و غزارت^{iv}
عقل آن است که چون از دوستان دشمنی بیند و
از خدمتکارانِ نخوتِ مهتری مشاهدت کند در حال
اطرافِ کارِ خود فراهم گیرد و دامن از ایشان
در چیدن و پیش از آن که خصم، فرصتِ چاشت
بیابد برای او شامی گواران سازد، چه دشمن
به مهلت قوت گیرد و به مدتِ عُدت یابد.
و عاجزترِ ملوک آن است که از عواقبِ کارها
غافل باشد و مهماتِ مُلک را خوار دارد و هر
گاه که حادثه بزرگ افتد و کار دشوار پیش
آید موضع حزم و احتیاط را مهمل گذارد و چون
فرصت فایت گشت و خصم استیلا یافت نزدیکانِ
خود را متهم گرداند و به هر یک حواله کردن
گیرد.

i. مخالطت: آمیختن با کسی
ii. مهنا: گوارا
iii. سداد: استواری، راستی
iv. غزارت: افزونی و بسیاری

و از فرایض احکام جهان‌داری آن است که در تلافی خلل‌ها پیش از تمکُنⁱ خصم و از تغلب دشمن مبادرت نموده شود و تدبیر کارها بر قضیت سیاست فرموده آید و به خداعⁱⁱ و نفاق دشمن التفات نیافتد و عزیمت را تقویت رأی‌پیر و تأیید بخت جوان به امضا رسانیده شود. چه مال بی‌تجارت و علم بی‌مذاکرت و مُلک بی‌سیاست پایدار نباشد.
نبود امنیت و ناامنی

امنیت یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم برای پایداری نظام سیاسی است. امنیت سیاسی، اقتصادی، قضایی و... اگر در جامعه‌ای وجود نداشته باشد ثروت و سرمایه انسان‌ها، کالاهای فرهنگی و... از آن جامعه به جامعه امن‌تر می‌گیرزند.

یکی دیگر از ناامنی‌ها، ناامنی سیاسی است. این که انسان حتی در برابر گفتار و نوشتار خود منتظر عقوبت باشد امری بسیار مخرب برای نظام سیاسی است.

... یکی از سکرات ملک آن است که همیشه خائنان را به جمال رضا آراسته دارد و ناصحان را به وبال سخطⁱⁱⁱ مأخوذ.

... غافل‌تر ملوک آن است که بی‌گناهان ازو ترسان باشند و در حفظ ممالک و اهتمام رعایا نکوشد و ویران‌تر شهرها آن است که درو امن کم اتفاق افتد.

فضیلت عفو و بخشش

یکی از مباحثی که در کتاب **کلیده و دمنه** آمده، عفو و بخشش است که از رابطه بین حاکم و رعیت گفت و گو می‌شود. اگر رعیت خطایی کرد، در بخشش همیشه باز باشد. البته برخی

i. تمکُن: پابرجا شدن

ii. خداع: مکر و فریب

iii. وبال سخط: عذاب خشم

از گناهان برای امدیت جامعه مضر است، در نتیجه باید به گونه‌ای رفتار شود که تابعین احساس رضایت داشته باشند، زیرا... ملک بی-تبع^۱ نتوان داشت... رعیت نیز باید بدانند که برای خطای دیگران به مرجع قانون مراجعه کنند... سزاوارتر کس به قبول حجت و سماع مظلمت ملوک و حکام اند.

و از طرف دیگر،... مخدوم چنان باید که بسط دل او چون دریا بی‌نهایت و مرکز حلم او چون کوه باثبات باشد نه سعایت این را در موج تواند آورد و نه فوریت خشم آن را در حرکت....

اخلاق سیاسی پادشاه

این کتاب، نوعی سیاست‌نامه است که توصیه‌هایی به پادشاه در خصوص مملکت‌داری می‌دهد. یک‌گونه از این توصیه‌ها در خصوص اخلاق پادشاه است که در قسمت‌های مختلف به آن اشاره شده است. مثل گفتار سنجیده و به دور از فحاشی، رازداری و... در ذیل برخی از آنها می‌آید.

۱. نرم‌خویی

... و ببايد دانست که ایزد تعالی بندگان خویش را مکارم اخلاق آموخته است و بر عادات ستوده، تحریض کرده و هر که را سعادت اصلی و عنایت ازلی یار و معین بود، قبله دل و کعبه جان وی احکام قرآن عظیم باشد و از سیاق این آیت معلوم گردد که بنای کارها بر رفق و لطف می‌باید نهاد و در همه ابواب مدارا و مواسا معتبر شناخت. قال النبی (ع) «إِنَّ الرِّفْقَ لَوْكَانَ خَلْقًا لَمَا رَأَى النَّاسُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْهُ، وَ إِنَّ الحُزْنَ لَوْكَانَ خَلْقًا لَمَا رَأَى النَّاسُ خَلْقًا أَقْبَحَ مِنْهُ؛ به درستی که اگر نرم‌خویی و مدارا آفریده‌ای می‌بود، مردم آفریده‌ای بهتر از او نمی‌دیدند و به درستی که اگر تندخویی آفریده-



۱. تبع: پیروان

ای می‌بود، مردمان آفریده‌ای زشت‌تر از وی نمی‌دیدند.»

... دو تن از شادکامی بی‌نصیب باشند: عاقلی که به صحبت جاهلان مبتلا گردد و بدخویی که از اخلاق ناپسندیده خود به هیچ تأویل خلاص نیابد.

2. گذشت

گذشت، نتیجه نرم‌خویی است. پادشاه در صورتی که گذشت نداشته باشد نمی‌تواند پیروان صادق و وزیران لایق و مشاوران دلسوز در اطراف خود جمع کند.

... ثقت خردمندان به چهار کس مستحکم نگردد: ماری آشفته، و ددی گرسنه و پادشاهی بی‌رحمت و حاکمی بی‌دیانت... «اقیلو ذوی الهیئات عثراتهم؛ از لغزش‌ها و خطاهای خداوندان خصال پسندیده در گذرید.»

3. کم‌آزاری

.. ببايد دانست که هر کرداری را پاداشی است که هر آینده به ارباب آن برسد و به تأخیری که در میان افتد مغرور نشاید که آن-چه آمدنی است نزدیک باشد اگر چه مدت گیرد. ... بر رنج دیگران صبر کن چنان‌که بر رنج تو صبر کردند... «کما تدینُ ثدان؛ همان‌گونه که پاداش یا کیفر می‌دهی به تو پاداش یا کیفر داده می‌شود» هر چه کرده شود مکافات آن از نیکی و بدی بر اندازه کردار خویش چشم می‌باید داشت. اخلاق خود را به رفق و کم‌آزاری آراسته گردان و خلق را مترسان تا ایمن توانی زیست... .

4. استماع سخن ناصحان

... پادشاه موفقی آن است که تأمل او از خواتم کارها قاصر نیاید و نظر بصیرت او به اواخر اعمال محیط گردد و نهمت^۱ به اختیار کم-کم آزاری و ایثار نکوکاری مصروف دارد و سخن‌بندگان ناصح را استماع نماید.

5. اجتناب از غدر و بی‌قولی

... هیچ عیب ملوک را چون غدر و بی‌قولی نیست که ایشان سایه آفریدگارند عزا سمه در زمین، و عالم بی‌آفتاب عدل ایشان نور نهد و احکام ایشان در دما و فروج و جان و مال رعایا نافذ باشد... .

6. در نظر داشتن خوبی‌ها و گم نکردن نیکی‌ها

این وصف [گم کردن نیکی‌ها] چهار تن را زیبا نماید: آن که جور و تهور را فضیلت شمرد و آن که به رأی خویش معجب باشد و آن که با دزدان الف‌گیرد و آن که زود در خشم شود و دیر به رضا گراید.

7. نیکویی کردن در حال قدرت

... دو تن همیشه اسیر اندوه و بسته غم باشند: یکی آن که نهمت به بد کرداری مصروف دارد و دیگر آن که در حال قدرت نیکویی کردن فرض نشمرد. مدت دولت و تمتع نعمت به دنیا ایشان را اندک دست دهد و غم و حسرت در آخرت بسیار.

8. رجوع به حق

... بر ملوک لازم است برای نظام ممالک و رعایت مصالح بر مقتضای این سخن رفتن که «الرجوع الی الحق اولی من التمادی فی الباطل؛ بازگشتن به سوی حق بهتر است از ماندن در باطل.»

9. دوری از افراد نادان و هم‌نشینی با دانایان

... مردم دو گروه است: حازمⁱ و عاجز. و حازم هم دو نوع است: اول آن که پیش از حدوث و معاینهⁱⁱ شر چگونگی آن را بشناخته باشد و آن دیگران در خواتم کارها دانند او در فواتح آن به اصابت رأی بدانسته باشد و تدبیر اواخر آن در اوایل فکرت بپرداخته «اول الفکر آخر العمل» چون نقش واقعه و صورت حادثه پیدا آمد در آن غافل و جاهل و

i. حازم: دوراندیش
 ii. معاینه: به چشم دیدن

عاقل یکسان باشند و زبان نبوی از این معنا عبارت کند: «الامور تشابهت مقبله فاذا أدبرت عَرَفَهَا الجاهل كما يعرفها العاقل؛ کارها به هنگام روی آوردن به هم شبیه‌اند، اما چون پشت کردند و گذشتند نادان آنجا را هم چنان بشناسد که دانا می‌شناسد.» چون صاحب رأی بر این نسق به مراقبت احوال خویش پرداخت در همه اوقات، گردن کارها در قبضه تصرف خود تواند داشت و پیش از آن که در گرداب افتد خویشتن به پای آب تواند رسانید... .

و دوم آن که چون بلا بدو برسد دل از جای نبردⁱ و دهشت و حیرت را به خود راه نهد و وجه تدبیر و عین صواب بر وی پوشیده نماند... .

و عاجز و بی‌چاره و متردد رأی و پریشان فکرت در کارها حیران و وقت حادثه سراسیمه و نالان، نهمت بر تمذی مقصور و همت از طلب سعادت قاصر.

گزینش و استخدام کارگزاران

هر نظام سیاسی برای گزینش کارگزاران و انتخاب صاحب منصبان رویه‌هایی دارد. در کلیله و دمنه، باب زرگر و سیاح داستان ملوک است در معنی اصطناع (گزینش) به خدمتکاران و ترجیح جوانب صواب در استخدام ایشان تا مقرر گردد که کدام طایفه قدر تربیت نیکوتر شناسند و شکر آن به سزاتر گزارند. که... .

زینت و زیب ملوک خدمتکاران مهذب و چاکران کافی کاردان‌اند... .

1. شناختن موضع اصطناع و محلّ اصطناع

... و قوی‌تر رکنی در این معنا شناختن موضع اصطناع و محلّ اصطناع؛ چه پادشاه باید که صنایعⁱⁱ خود را به انواع امتحان بر سنگ زند و



عیار رأی و رؤیتⁱ و اِخْلاص و مِناصَحَتِ هر یک معلوم گرداند و مُعَوَّلⁱⁱ در آن تصونⁱⁱⁱ و عَفاف^{iv} و تورع^v و صلاح را داند که مایه خدمت ملوک سداد سداد است و عمده سداد خداترسی و دیانت و آدمی را هیچ فضیلت از آن قوی‌تر نیست که پیغامبر گفت: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ طَفُّ الصَّاعِ بالصَّاعِ، لیس لِأَحَدٍ عَلٰی أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوٰی؛ همه شما فرزندان آدم هستید و در نقص و کاستی با هم برابرید و کسی را بر کسی برتری نیست جز به سبب پرهیزگاری و تقوی.»

و صفت وَرَع آن‌گاه جمال گیرد که اسلاف به نِزَاهَت^{vi} و تَعَفُّف^{vii} مذکور باشند و به صیانت و تَقَشُّف^{viii} مشهور و هرگاه که سلف را این شرف آمد و صَحَّتِ انْتِمَاٰی^{ix} خلف بدیشان از وجهِ عفت والده ثابت گشت، و هنر ذات و محاسن صفات این مفاخر را بیاراست، استحقاق سعادت و استقلال ترشیح^x و تربیت روشن شود و اگر در این شرایط شبهتی ثابت شود. البته نشاید که در معرض محرمیت افتد و در اسرار مُلک مجال مداخلت یابد که از آن خلل‌ها زاید و اثر آن به مدت پیدا آید و مضرت بسیار به هر وقت در راه باشد و به هیچ تأویل منفعتی صورت نیندد...

2. توجه به صدق و راستی و امانت خدمتکار

... صدق خدمتکار و احتراز او از تحریف و تزویر و تفاوت و تناقض باید که هم تقریر

- i. رویت: تامل.
- ii. معول: تکیه گاه.
- iii. تصون: خود را نگه داشتن.
- iv. عفاف: پرهیزگاری.
- v. تورع: پرهیزگار شدن.
- vi. نِزَاهَت: پاکدامنی.
- vii. تَعَفُّف: عفت ورزیدن.
- viii. تَقَشُّف: سخت گذراندن.
- ix. انتمای: وابستگی.
- x. ترشیح: لیاقت آمادگی برای خدمت.

پذیرد و راستی و امانت در قول و فعل به تحقیق پیوندد. چه و صمتِ دروغ، عظیم است و نزدیکان پادشاه را تحرزاًⁱ و تجنب از آن لازم و فریضه باشد و اگر کسی را این فضیلت فراهم آید تا به حق‌گزاری و وفاداری شهرتی تمام نیابد و اخلاص او در حق دیگران آزموده نشود شقت پادشاهان با حزم هرگز بدو مستحکم نگردد که سست بُروتⁱⁱ دون همت قدر انعام و کرامت به واجبی نداند و به هر جانب که باران بپند پوستان بگردانند و کافی خردمند و داهی هنرمند جان دادن از این سمتِ کریه دوستتر دارد.

... هفت تن خدمت تمام عمر تباه کردند: آن که احسان و مروّت خود را به منت و اذیت باطل کند و پادشاهی که بنده کاهل و دروغ زن را تربیت فرماید و مهتری درشتخوی که عقوبت او بر مبرّتⁱⁱⁱ او بچربد و مادری مشفق که در تعهد فرزند عاقّ مبالغت نماید و آزاد مردی سخی که بد عهد مکار را بر ودیعت خویش متعهد پندارد و آن که به بد گفتِ دوستان فخر کند و آن که زاهدان را از عقیدت، اجلال لازم نشمرد و ظاهر و باطن در حق ایشان یکسان بدارد.

3. التفات به عقل و کیاست و علم خدمتکار

... التفات رأی پادشاهان آن نیکوتر که به محاسن ذاتِ چاکران افتد نه به تجمل و استظهار^{iv} و تمولِ بسیار، چه تجملِ خدمتکار به نزدیک پادشاه عقل و کیاست است و استظهار علم و کفایت؛ والذین اوتوا العلم درجات. و اسبابِ ظاهر در چشم اصحابِ بصیرت و دلِ اربابِ بصارت وزنی ندارد.

و در بعضی از طباع این باشد که نزدیکان تخت را به اکرام و اعزاز مخصوص باید

i. تحرز: خویشان داری.

ii. سست بروت: در اینجا سست رأی.

iii. مبرّت: نیکوکاری.

iv. استظهار: ثروت و دولت مندی.



گردانید و مرد از خاندان‌های قدیم طلبید و نهمت به اختیار اشراف و مهتران مصروف داشت. این همه گفتند، اما عاقلان دانند که خاندان مرد خرد و دانش است و شرف او کوتاه‌دستی و پرهیزگاری. و شریف و برگزیده آن کسی تواند بود که پادشاه وقت و خسرو زمانه او را برگزیند و مشرف گرداند. «قال بعض الملوك الاكابر: نحن الزمان، من رفعا ارتفع و من وضعناه اتضع؛ ما روزگاریم هر که را بلند کنیم بلند گردد و هر که را پست نماییم، پست و حقیر شود.» و از عادات روزگار باش مالش اکابر و پرورش اراذل معهود است و هیچ زیرک آن را مُحال و مستنکرⁱ نشمرد و هر گاه که لئیمی در معرض وجاهتⁱⁱ افتاد نکبت کریمی توقع باید کرد.

... کارهای خلاق به خلاف آن بر انواع مختلف و فنون متفاوت رود، اتفاقⁱⁱⁱ در آن معتبر نه استحقاق، گاه مجرمان را ثواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند و گاه ناصحان را به عذاب ذلت جانیان مواخذت می‌نمایند و هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و نیک و بد و خیر و شر نزدیک ایشان یکسان.

4. جمع عفاف موروث و مکتسب و گماردن هر یک از پروردگان به کاری

... و ملوک را نیز این همت باشد که پروردگان خود را کار فرمایند و اعتماد بر ابنای دولت خویش مقصور دارند و آن هم از فایده‌ای خالی نیست، که چون خدمتکار از حقارت ذات خویش باز اندیشد شکر ایثار و اختیار لازم‌تر شناسد، زیرا که دریافتن آن تربیت خود را دالتی^{iv} صورت نتواند کرد، اما این باب آن‌گاه ممکن تواند بود که عفاف

i. مستنکر: ناشناخته، مورد انکار.

ii. وجاهت: صاحب جاه و مقام شدن.

iii. اتفاق: موافقت.

iv. دالتی: حق مسلم.

موروث و مکتسب جمع باشد و حلیت فضل و براعتⁱ حاصل، چه بی این مقدمات نه نام نیک بندگی درست آید و نه لباس حق‌گزاری چُست.

5. احتزار از اهل فسق و فجور

... و راست گفته‌اند که آب کاریز و جوی چندان خوش است به دریا نرسیده است و صلاح اهل بیت آن قدر برقرار است که شیر ديو مردم بدیشان نپیوسته است و شفقت بذاذری و لطف دوستی چندان باقی است که دوروی فتنان و دوزبان نمّام میان ایشان مداخلتی نیافته است.

از اهل فسق و فجور احتزار باید کرد اگر چه دوستی و قرابت دارند که مثل مواصلت فاسق چون تربیت مار است که مارگیر اگر چه در تعهد وی بسیار رنج برد آخر خوشتر روزی دندان‌ی بدو نماید و روی وفا و آزم چون شب تار گرداند.

تلاش ملوک باید این باشد تا بد گوهر نادان استیلا نیابد که قدر تربیت نداند و شکر اصطناع نگذارد.

... قال علیه السلام: «اتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ؛ از بدی کسی که به وی احسان کرده‌ای پرهیز، کسی که اصل و گوهری ندارد.»

6. اجبار نکردن کسی بر قبول عملی

... ملوک سزاوارند بدان‌چه برای کفایت مهمات، انصار و اعوان شایسته‌گزینند و با این همه بر ایشان واجب است که هیچ کس را بر قبول عملی اکراه ننمایند که چون کاری به جبر در گردن کسی کرده شود او را ضبط آن میسر نگردد و از عهدهⁱⁱ لوازم مناصحت به واجبی بیرون نتواند آمد.

سیاست خارجی

i. براعت: برتری، تفوق.

ii. به واجبی: چنان که باید.

در **کليلة و دمنه** مطالب بسیاری به چشم می‌خورد که قابل توجه سیاستمداران و دولت‌مردان می‌باشد. در باب گربه و موش، پادشاه و فنزه و بوف و زاغ در رابطه با سیاست خارجی و روابط میان دوستان و دشمنان سخن گفته است که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

1. دوستی و دشمنی

الف) انواع دوستان: ... دوستان دو نوع‌اند: اول آن که به صدق رغبت و طوع دل به موالات گرایند و دوم آن که از روی اضطرار صحبتی نمایند و هر دو جنس از التماس منافع و احتمال مضار غافل نتوانند بود، اما آن که بی‌مخافت به دواعی صفای عقیدت افتتاحی کند بر وی در همه احوال اعتماد باشد و به همه وقت از وی ایمن توان زیست و هر انبساط که نموده آید از خرد دور نیفتد و آن که به ضرورت در پناه دوستی کسی در آید حالات میان ایشان متفاوت رود. گاه آمیختگی و مباسطتⁱ و گاه دامن در چیدنⁱⁱ و مجانبت و همیشه زیرک بعضی از حاجات چنین کس را در صورت تعذر فرا می‌نماید،ⁱⁱⁱ آنگاه آن را به آهستگی به تیسیر می‌رساند و در اثنای آن خویشتن نگاه می‌دارد که صیانت نفس در همه احوال فرض است تا هم به منقبت مرّوت مذکور گردد و هم به رقبت رأی و رویت مشهور شود.

ب) انواع دشمنی‌گی: ... هیچ دشمنی‌گی را آن اثر نیست که عداوت ذاتی را، زیرا که چون دو تن را با یکدیگر دشمنی‌گی افتاده باشد و به روزگار از هر دو جانب تمکن یافته و قدیم و حدیث^{iv} آن به هم پیوسته و سوابق به لواحق

i. مباسطت: گشاده‌رویی.

ii. دامن در چیدن: دوری کردن.

iii. فرا می‌نماید: جلوه می‌دهد.

iv. قدیم و حدیث: کهن و نو.

مقرون شدهⁱ پیش از سپری گشتن ایشان انقطاع آن صورت نبندد و عدم آن به انعدامⁱⁱ ذاتها متعلق باشد و آن دشمنایی بر دو نوع است: اول، چنان‌که از آن شیر و پیل که ملاقات ایشان بی‌محاربت ممکن نباشد و این هم شاید بود که مرهم پذیرد، که نصرت در آن یک‌جانب را مقرر نیست و هزیمت بر یک‌جانب مقصور نه، گاه شیر ظفر یابد و گاه پیل پیروز آید و این جنس چنان مُتَأَصِّلⁱⁱⁱ نگردد که قلع^{iv} آن در امکان نیاید و آخر به حیلت بلا‌بندی^v توان کرد و گر به شانی^{vi} در میان آورد و دوم چنان که از آن موش و گربه و زاغ و غلیواژ^{vii} و غیر آن است که در آن مجاملت هرگز ستوده نیامده است و جایی که قصد جان و طمع نفس از یک‌جانب معلوم شد بی از آن چه از دیگر جانب آن را در گذشته سابقه‌ای توان شناخت یا در مستقبل صورت کند مصالحت به چه تأویل دل پذیر تواند بود؟ و به حقیقت نباید دانست که این باب قوی‌تر باشد.

در پایان این قسمت، دو اصل را فرض می‌داند: اول. ... اغلب دوستی و دوشمنایی ثابت نباشد و هر آینه بعضی به حوادث روزگار استحالت پذیرد.

دوم. احتراز عاجز از قادر... هیچ خیر نیست خصم ذلیل را در مواصَلتِ خصم عزیز و در مجاورت دشمن قوی خصم ضعیف را.

... چه به سلامت آن نزدیکتر که بی‌توان از صحبت توانا احتراز نماید و عاجز از مقاومت

i. سوابق به لواحق مقرون شده: وقایع گذشته با حوادث تازه جمع گشته است.

ii. انعدام: نابودن شدن.

iii. متَأَصِّل: ریشه‌دار و استوار.

iv. قلع: از جا کنندن.

v. بلا‌بندی: بستن راه بلد.

vi. گربه شانی: میانه را گرفتن.

vii. غلیواژ: زغن، شوش گیر.

قادر پرهیز و اجب بیند که اگر به خلاف این اتفاقی افتد غافلوار زخم گران پذیرد و هر که به آسیب غرور و غفلت در گردد کمتر تواند خاست و خردمند چون عنان اختیار به دست آورد و دواعی اضطرار زایل گردانید در مفارقت دشمن مسارعت فرض شناسد و مثلاً لحظتی تأخیر و توقف و تائی و تردد جایز نشمرد هر چند از جانب خویش سراسر ثبات و وقار مشاهده کند از جانب خصم آن در وهم نیارد و هر آینه از وی دوری گزیند.

اصول حاکم در زمان تیرگی روابط (جنگ)

جنگ همانند صلح از جمله موضوعاتی است که دغدغه ادیان و مکاتب و اندیشوران است. امکان بروز جنگ در همه زمان‌ها و در همه مراحل وجود دارد. بیشترین درجه استفاده از زور در جنگ میان دو یا چند دولت می‌باشد که در آن نیروهای مسلح طرفهای متقابل، درگیر اقدامات خشونت‌آمیز متقابل می‌شوند. در کتاب مورد نظر، جنگ را مذموم می‌داند و لکن گاهی به ناچار به وقوع می‌پیوندند، در آن صورت بعضی از اصول را بررسی می‌کند.

1. نکوهش جنگ و مدارا با دشمن

... دشمن را به رفق و مدارا نیکوتر و زودتر مستأصل توان گردانید که به جنگ و مکابره و از این جا گفته‌اند که «خرد به که مردی» که یک کس اگر چه توانا و دلیر باشد و در روی مصافی رود ده تن را، یا غایت آن بیست را، بیش نتواند زد، امّا مرد با غور دانا به یک فکرت مدکی پریشان گرداند و لشکری گران و ولایتی آبادان را در هم زند و زیر و رو کند و آتش با قوت و حدّت او اگر در درختی افتد آن قدر تواند سوخت که بر روی زمین باشد و آب با لطف و نرمی خویش هر درخت را که از آن بزرگتر نباشد از بیخ براندازد که بیش قرار نگیرد. قال النبی علیه السلام:



«ما كان الرِّفق في شيءٍ قطُّ إلا زانَهُ و ما كان الخرقُ في شيءٍ إلا شانَهُ؛ نرمی داخل در چیزی نشد مگر آن که او را بیاراست و درشتی داخل در چیزی نشد مگر آن که آن را زشت کرد.»
 و چهار چیز است که اندک آن را بسیار باید شمرد: آتش و بیماری و دشمن و وام. و این کار به اصالتِ رأی و فرّ دولت و سعادتِ ذاتِ ملک نظام گرفت.

... خردمندتر خلق آن است که از جنگ بپرهیزد، چون از آن مستغنی گردد و ضرورت نباشد که در جنگ نفقه و مؤونت از نفس و جان باشد در دیگر کارها از مال و متاع...
 ... خردمند اگر چه به زور و قوت خویش ثقت تمام دارد تعرض عداوت و مناقشت جایز نشمرد و تکیه بر عدت و شوکت خویش روا نبیند...
2. ضعیف نشمردن دشمن

... خردمند در جنگ شتاب و مسابقت و پیش دستی و مبادرت روا ندارد و مباحثتِ خطرهای بزرگ به اختیار صواب نبیند و تا ممکن نگردد اصحاب رأی به مدارا و ملاطفت گرد خصم در آیند و رفع مناقشت به مجاملت اولی‌تر شناسند. دشمن ضعیف را خوار نشاید داشت که اگر از قوت و زور درماند به حیلت و مکر فتنه انگیزد.

3. اظهار عجز نکردن

... صواب نمی‌بینم ملک را اظهار عجز، که آن مقدمه هلاک و داعی ضیاع ملک و نفس است.
4. غنیمت شمردن فرصت

... هر که فرصتی فایت گرداند بار دیگر بر آن قادر نشود و پشیمانی سود ندارد و هر که دشمن را ضعیف و تنها دید و درویش و تهی دست یافت و خویشتن را از او باز نراند بیش مجال نیابد و هرگز در آن نرسد و دشمن چون از آن ورطه بجست قوت گیرد و عدت سازد و به همه حال فرصتی جوید و بلایی رساند...
 البته در اینجا، دشمن کسی است که در دشمنی خود ثابت قدم است و با نرمی و مدارا از



دشمنی خود دست بر نداشته در نتیجه این بند با بندهای قبل، جمع‌پذیر است. ... عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند. ... پادشاه کامکار آن باشد که تدبیر کارها پیش از فوت فرصت و عدم مکنّتⁱ بفرماید و ضربتِ ضربتِ شمشیر آبدارش خاک از زاد و بودⁱⁱ دشمن بر آرد و شعله عزم جهان سوزش دود از خان و مان خصم به آسمان رساند. ...

5. التفات نکردن به سخن دشمن

... خردمند به سخن دشمن التفات ننماید و زرق و شعوزه او را در ضمیر نگذارد و هر چه از دشمن دانا و مخالف داهی تلافی و تودد بیش بیند در بدگمانی و خویشتن نگاه داشتن زیادت کند و دامن از او بهتر در چپند چه اگر غفلتی ورزد و زخم گاهی خالی گذارد هر آینه کمین دشمن گشاده گردد و پس از فوت فرصت و تعذر تدارک، پشیمانی دست نگیرد.

6. ایجاد تفرقه بین دشمن

... عاقل ظفر شمرد دشمنان را از یکدیگر جدا کردن و به نوعی میان ایشان دو گروهی افکندن، که اختلاف کلمه خصمان موجب فراغ دل و نظام کار باشد. ... هیچ موجب دلیری خصم را و استعلای دشمن را چون نفرت مخلصان و تفرق کلمه لشکر و رعیت نیست.

7. توجه به رأی ناصحان

... پادشاهان را به رأی ناصحان آن اغراض حاصل آید که به مدت بسیار و لشکر انبوه ممکن نباشد و رأی ملوک به مشاورت وزیران ناصح زیادت نور گیرد چنان که آب دریا را به مدد جویها مادّتⁱⁱⁱ حاصل آید. ... بر خردمند اندازه قوت و زور خود و

i. مکنّت: توانایی

ii. زاد و بود: زادگاه

iii. مادّت: فزونی پیوسته

مقدار مکیدتⁱ و رأی دشمن پوشیده نگردد و همیشه کارهای جانبین بر عقل عرضه می‌کند و در تقدیم و تأخیر آن به انصار و اعوان که امین و معتمد باشند رجوع نماید تا آن چه از مساعدت بخت و موافقت سعادت بدو رسیده باشد ضایع و متفرق شود. چه اقسام خیرات به دالتⁱⁱ نسب و جمال نتوان یافت، لکن به وسیلت عقل و شنودن نصایح ارباب تجربت و ممارست به دست آید... .

8. نزدیکی به دشمن به قدر کفایت

... نزدیکی به دشمن آن قدر باید جست که حاجت خود بیابی و در آن غلو نشاید کرد که نفس تو خوار شود و دشمن را دلیری افزایش دهد.

9. دشمنی نکردن با پادشاه پیروز و قوی

... و حکما گفته اند که هر که با پادشاهی که از بطرⁱⁱⁱ نصرت ایمن باشد و از دهشتⁱⁱ هزیمتⁱⁱ فارغ مخاصمت اختیار کند مرگ را به حیلت به خویش راه داده باشد و زندگانی را به وحشت از پیش برانده، خاصه ملکی که از دقایق و غوامض مهمات بر وی پوشیده نگردد و موضع نرمی و درشتی و خشم و رضا و شتاب و درنگ اندران بر وی مشتبه نشود و مصالح امروز و فردا و مناظمⁱⁱⁱ حال و مآل در فاتحتⁱⁱ کارها می-شناسد و وجوه تدارک آن می‌بیند و به هیچ وقت جانب حلم و استمالت نامرعی روا ندارد و ناموس باس و سیاست مهمل نگذارد.

اصول حاکم بر روابط بین‌الملل

1. رعایت جوانب احتیاط

... قال الذبی(ع): «أحبب حبیبک هوناً ما عسی ان یکون بغضک یوماً ما، و ابعض بغضک هوناً ما عسی ان یکون حبیبک یوماً ما؛ دوست

i. مکیدت: حيله‌گری

ii. هزیمت: شکست

iii. مناظم: چگونگی جریان و پیشرفت مرتب امور



خود را به نرمی و میانه‌روی دوست بدار چه ممکن است روزی دشمن تو گردد و دشمن خود را به نرمی و میانه‌روی دشمن بدار شاید روزی دوست تو گردد.»

2. اعتدال در روابط

... هیچ کس از یافتن خسارت و ادراک سعادات از دو تن محروم‌تر نباشد: اول آن‌که بر کسی اعتماد نکند و به گفتار خردمندان ثقت او مستحکم نشود، دیگر آن که از قبول روایت و تصدیق شهادت او امتناع نمایند و در آن چه گوید خردمندان را جواب نبود.

... خردمند نه تالیفⁱ دشمن فرو گذارد و طمع از دوستی او منقطع گرداند و نه به هر دوستی اعتماد کلی جایز شمرد و به وفای او ثقت افزایش دهد و از مکر دهر و زهر چرخ در پریشان گردانیدن آن ایمن شود و اما عاقبت اندیش التماس صلح و مقاومت دشمن را غنیمت پندارد؛ چون متضمن دفع مضرتی و جر منفعتی باشد.

3. توجه به منافع و مضار روابط

... میل جهانیان به دوستان برای منافع است و پرهیز از دشمنان برای مضار. اما عاقل اگر در رنجی افتد که در خلاص از آن به اهتمام دشمن امید دارد و فرج از چنگال بلا بی‌عون او نتواند یافت، گرد تو دد بر آید و در اظهار مودت کوشد. و باز اگر از دوستی خلاف بیند تحنب نماید و عداوت ظاهر گرداند و بچه‌گان بهایم بر اثر مادران برای شیر دوند و چون از آن فارغ شدند بی‌سوابق وحشت و سواف ریبت آشنایی فرو گذارند و هیچ خردمند آن را بر عداوت حمل نکند، اما چون فایده منقطع گشت ترک مواصلت به خرد نزدیک‌تر باشد و عاقل هم‌چنین در کارها بر مزاج روزگار می‌رود و پوستین سوی باران می‌گرداندⁱⁱ و هر حادثه را

i. تالیف: اظهار تمایل به دوستی کردن

ii. پوستین سوی باران گرداندن: به اقتضای روزگار و شرایط عمل کردن

فرا خور حال و موافق وقت تدبیری می‌اندیشد و با دشمنان و دوستان در انقباض و انبساط و رضا و سخطⁱ و تجلدⁱⁱ و تواضع چنان که ملایم صلحت تواند بود زندگانی می‌کند و در همه معانی جانب رفق و مدارا به رعایت می‌رساند.

4. صلح طلبی

... و ان جَنَحُوا لِسَلَمٍ فَاجْنَحْ لَهَا؛ چون به صلح میل کردند تو نیز میل کن به سوی آن. ... قال الله تعالى: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ با دست‌های خود، خویش را در هلاکت نیاندازید.»

5. اجتناب از یار آزرده دل

... خردمندان از مقاومت یار متوحشⁱⁱⁱ نهی کرده‌اند و گویند هر چند مردم آزرده را لطف و دلجویی بیش واجب دارند و اکرام و احسان لازم‌تر شناسند بدگمانی و نفرت بیشتر شود و احتراز و احتراس^{iv} فراوان‌تر لازم آید. ... (خردمند) بر تمیز او پوشیده نماند که از دوست مستزید^v و قرین آزرده تحرز، ستوده‌تر تر و از مکارم غدر و مکر او تجنب اولی‌تر خاصه که تغیط^{vi} باطن و تفاوت اعتقاد او به چشم خرد می‌بیند و جراحات دل او به نظر بصیرت مشاهدت می‌کند و آن را از جهت خویش به اهمالی مرموز یا مکاشفتی^{vii} صریح موجبات می‌داند، چه اگر به چرب زبانی و تودد او فریفته شود و جانب تحفظ و تیقظ را بی‌رعایت گرداند و هر آینه تیر آفت را جان هدف ساخته و تیغ بلا را به مغناطیس جهل سوی خود کشیده: لا تَأْمَنَنَّ قَوْمًا ظَلَمْتَهُمْ وَبَدَأَتْهُمْ

i. سخط: خشم گرفتن

ii. تجلد: دلیری

iii. متوحش: آزرده شدن از کسی.

iv. احتراس: خود را حفظ کردن.

v. مستزید: دل آزرده.

vi. تغیط: خشم گرفتن.

vii. مکاشفتی: آشکارا دشمنی کردن.

بِالشَّتْمِ وَالرَّغْمِ
 انْ يَأْبُرُوا تَخْلًا لِيُغِيرَهُمُ الْفَالشُّمِيُّ
 تَحْقِرُهُ وَ قَدِينُمِي

از قومی که برایشان ستم کردی و به دشنام و خوار کردن ایشان ابتدا کردی ایمن مباش که درخت خرمایی را برای غیر خود آبستن نمایند، باشد که چیزی را که کوچک و خوار بشمردی و گاهی بزرگ شود و نمو کند.

- اجتناب از حقد و آزار

... میان دوستان و معارف احقادⁱ و ضغائنⁱⁱ بسیار حادث گردد چه امکان جهانیان از بسته گردانیدن راه آزار و خصومت قاصر است و هر که به نور عقل آراسته باشد و به زینت خرد متحلی بر میراندن آن حرص نماید و از احیای آن تجنب لازم شمرد.

... در مذهب خرد قبول عذر ارباب حقد محذور است و طلب صلح ره اصحابِ عداوت، حرام. ... حقد و آزار در اصل مخوف است خاصه که اندر ضمایر ملوک ممکن گردد که پادشاه در مذهب تشفی صلبⁱⁱⁱ باشد و در دین انتقام غالی^{iv} ...

و در نهایت: ... هر که پنج خصلت را بضاعت و سرمایه عمر خویش سازد به هر جانب که روی نهد اغراض پیش او متعذر نگردد و مرافقت^v رفیقان ممتنع نباشد و وحشت غربت او را به مؤانست بدل گردد: از بدکرداری باز بودن،^{vi} از از ریبت و خطر پهلو تهی کردن^{vii} و مکارم اخلاق را لازم گرفتن و شعار و دثار^{viii} خود کم آزاری

-
- i. احقاد: کینه‌ها.
 - ii. ضغائن: کینه‌ها.
 - iii. صلب: سخت، استوار.
 - iv. غالی، غلو کننده.
 - v. مرافقت: ملاطفت.
 - vi. باز بودن: دوری گزیدن.
 - vii. پهلو تهی کردن: پرهیز کردن.
 - viii. شعار و دثار: کنایه از ظاهر و باطن.

و نیکوکاری ساختن و حُسن ادب در همه اوقات
نگاه داشتن.

میراث‌یابی
گزیده‌ای از مباحث سیاسی در
دمنه